



## آن نبض بهاری

مریم صادقی

بهورز خانه بهداشت نوبندگان دانشگاه علوم پزشکی فسا



پزشک مرکز نیز بعد از کنترل نبض به همین نتیجه رسیده بود و مادر باردار را به متخصص قلب ارجاع فوری داد. متخصص قلب نیز، کندی کارکرد قلب را تأیید کرد و چون مادر هفته هیجدهم بارداری را طی می‌کرد، عمل قلب امکان‌پذیر نبود و باید تا سپری شدن دوران بارداری، این عمل به تعویق می‌افتاد.

بالاخره پس از گذشت ۴۰ روز از تاریخ زایمان عمل جراحی قلب، انجام شد و باتری در قلب کار گذاشته شد. این خاطره‌ای سبز از یک روز کاری در بهار ۱۳۹۳ بود. مادر هیچ نشانه‌ای از درد و ناراحتی قلبی نداشت. شاید اگر بهورز در گرفتن نبض هوشیاری به خرج نمی‌داد، خدای ناکرده امروز این خاطرات شیرین به تلخی تعریف می‌شد.

صبح دل انگیز بهاری روز سه شنبه نوزدهم فروردین ماه ۱۳۹۳ بود که فعالیت خانه بهداشت «نوبندگان» به طور رسمی آغاز شده بود و مراجعه‌کنندگان با لبخند وارد خانه بهداشت می‌شدند و سال نو را تبریک می‌گفتند. ساعت ۹ صبح یک خانم باردار به خانه بهداشت مراجعه کرد. فاصله آخرین زایمان با بارداری فعلی، کمتر از ۲ سال بود و تاکنون برای تشکیل پرونده به خانه بهداشت نیامده بود، بنابراین فرم‌های مربوط به بارداری در پرونده خانوار وی قرار داده شد. مراقبت روتین مانند بررسی وزن، قد، BMI، درجه حرارت، نبض و تنفس او را انجام دادیم و مشخص شد، نبض این مادر باردار از حد معمول کمتر است و خیلی کند احساس می‌شود. دوباره نبض را در مدت زمان یک دقیقه کنترل کردیم که تفاوتی با اندازه‌گیری اول آن نداشت. این مسأله برای ما بهورزان امری غیرطبیعی بود، بنابراین چون بارداری وی نیز ناخواسته بود، با حفظ خون‌سردی و رعایت جانب احتیاط از این که مبادا مادر باردار دچار نگرانی و ترس شود، ایشان را به پزشک مرکز ارجاع دادیم.





## داستان نجات زندگی یک مصدوم

تجدید حیات در ساعت ۱۰/۲۵

مرتضی جعفر صالحی

بهورز خانه بهداشت دوآب شهرستان نوشهر دانشگاه علوم پزشکی مازندران



ولی نیرویی در وجودم فریاد می‌زد که ادامه بدهم، ناگهان نفس‌های عمیق و ضربان قلب فردین، جوان ۲۵ ساله، شروع شد، اشک شوق در چشمانم حلقه زد. صدای آژیر آمبولانس، قوت قلبی مضاعف به من بخشید، خدایا شکر!

بعد از ۲۵ دقیقه احیا توانستم مصدوم را نجات دهم و بعد از ۲۹ سال کار بهورزی چه شیرین بود، این لحظه، خستگی سال‌ها کار از تنم بیرون رفت، مصدوم به بیمارستان اعزام شد و بعد از چند روز مرخص شد.

پدر فردین که جان پسرش را مدیون کار من می‌دانست و معتقد است دوم اردیبهشت ۹۵ پسرش دوباره متولد شده با گل و شیرینی و بنر تشکر به خانه بهداشت مراجعه کرد، در این لحظه ارزش کلاس‌های بازآموزی بیشتر از پیش برایم مشخص شد، از مدیر و مربیان آموزش بهورزی شهرستان نوشهر کمال تشکر را دارم که دلسوزانه کلاس‌های بازآموزی را طراحی و اجرا می‌کنند و به همه بهورزان عزیز توصیه می‌کنم از لحظه لحظه کلاس‌ها نهایت استفاده را ببرند.

کلاس آموزش بهداشت محیط به دانش‌آموزان روستای قمر تازه تمام شده بود. از مدیر مدرسه خداحافظی کردم و به طرف خانه بهداشت راه افتادم. در مسیر متوجه شلوغی و ازدحام جمعیت شدم. خدایا چه اتفاقی افتاده است!!!

ناگهان تراکتور واژگون شده و فردی که در کنار آن افتاده و چادر سیاهی بر روی او کشیده شده بود، مرا متوجه موضوع کرد.

باز حادثه ای دیگر و مرگی دیگر در این جاده پرخطر! به سرعت به فرد مصدوم نزدیک شدم، بینم کیست، مردمی که جمع شده بودند با صدای حزن انگیز گفتند: فردین راننده تراکتور از روستای بالا دست می‌آمد که ناگهان منحرف شد و به کوه برخورد کرد و چند دقیقه‌ای است که فوت شده.

چادر را کنار زدم؛ نبضش را گرفتم، چیزی حس نکردم، صورتم را به بینی‌اش نزدیک کردم آه!!! نفسی می‌آید، فریاد کشیدم به ۱۱۵ زنگ بزنید و با توجه به این که در کلاس بازآموزی CPR را آموخته بودم، شروع به احیا کردم، همه اطلاعات در مغزم واضح شد. در تمام این مدت صدای مردم به گوشم می‌رسید: "تمام کرده، ولش کن، عذابش نده"

